

تماشاخانه

محمد رضا میر شاه ولد | کارتونست | hotpen77@yahoo.com



شهرنگ

پیراگفتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پراز اندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهرنگ»

صفحه روزانه طنز و کارتون | شمار هانصد و شست و پنجم



یک مسئول: اعتقادی به سر کوب قیمت ها نداریم

قیمت ها: مرسی که همیشه پشت مون هستی!

- ◀ دلار: لطفا به اعتقاد اتش احترام بذارید!
- ◀ دلال: لایک، منم همین اعتقاد رو دارم!
- ◀ گوجه فرنگی: زودتر می گفتم، خیالم راحت شد دیگه!
- ◀ شهر ونگ: مگه به اعتقاد ما و شمار بطی داره؟! #تورم_دموکر_اتیک #شهر ونگ

خسارات سنگین بارش باران در شهرهای شمالی کشور

باران: آه، میام به چیزی می گید، نمیام به چیزی!

رئیس ستاد مدیریت بحران: دیگه نیازی به گفتن نیست که باز هم غافلگیر شدیم!

رئیس سازمان محیط زیست: علی الحساب دعا کنید که باران نیارد!

برف: منم دلم برات می سوزه که نمیام دیگه!

#نبار_ای_ابر_غافلگیری_همیشگی #شهر ونگ

هفت خوان ازدواج

دنیای کوتوله ها زندگی می کنند و رویای سفید برفی دارند و بعضی دیگر از آنها هستند و فکر می کنند که دلبری افسانه ای هستند. همین مسأله باعث شده که توقعات ما از ازدواج خیلی غیر واقعی باشد و بعد از ازدواج رویاها به کابوس تبدیل شوند و معمولاً فردی که از رویا به کابوس رسیده نه حال گیتار زدن دارد نه بحث های فلسفی و مجبور است برود بمرسد. شاید اگر اول ببینیم هر حدخر شرک هستیم که انتظار داریم ملکه برفی به سراغمان بیاید، دیگر هیچ مجردا نیینی که از تنهایی زمین را چنگ بزنند. همانطور که سبب را با گلایه نمی شود پیوند زد و نتیجه اش میوه ای است عجیب که با اولین گاز از اش دچار نقرس، بومر و معده و سرطان خواهیم شد. اگر هنوز هم به دنبال همسری هستی که هم هوش انیشتین را داشته باشد هم زیبایی سوفیا لورن را و هم مادر تریزای ثانی باشد قطعاً با خاتم شیرزاد را پیدا خواهید کرد یا شیطان را!

نتیجه از دواج سبب با گلایه | ایبتا اسماعیلی | دوران
مجردی شبیه فیلم های علمی-تخیلی است که معمولاً دختر و پسر در هر زمان ممکن در حال رویا پردازی از مرد یا زن ایده آل خود هستند. یک بار دختر فکر می کند که در عالم لازمان و لامکان قرار گرفته و در حالی که لب دریا نشسته و از غروب آفتاب لذت می برد شوهرش زانو زنان فلسفه غروب از دید هگل را بررسی می کند و نهایت کاری که انجام می دهند این است که پسر شاخه ای از درخت را کنده و گیتار زدن شعری عاشقانه بخواند.
البته این رویا پردازی مختص دختران نیست معمولاً مردان هم رویای سفید برفی را دارند که در بستر مرگ افتاده و منتظر آنهاست.
حالا بعضی خمار زیبایی می شوند و دنبال افسانه شرک می روند بعضی در



کوچه اول

سزای آدم مفت خور | داود نجفی | آقافریرز، شوهر عمه هر چیز رایگانی
که ببیند اختیاریش را از دست می دهد. مثلاً چندسال پیش، وقتی به مغازه دوست شیرینی فروشش رفته بود، دوستش مغازه را به او می سپارد تا برود و زود برگردد، بر اثر خوردن همه شیرینی ها و شمع هادایت گرفت و یکی از چشمانش هم کور شد. از صفات دیگر آقافریرز، همدردی کردن است. یعنی تب داشته باشید، تب دارد، سرطان بگیرد، سرطان می گیرد، سرفه کنید، سرفه می کند. چند وقت پیش سرمای بدی خوردم. دکتر کلی قرص و شیفاب برایم نوشت. آقافریرز هم پایه پای من سرما خورد و سهم خودش از قرص ها را برداشت و برد. فراداش عمه دست آقافریرز را گرفت و آورد خانه ما و داد و فریاد گفت: «پنا چی بوده دادی شوهرم بخوره؟ ببین لباس غنچه ای شده، دکتر گفته برای اینکه محتویات درون معده اش منجمد نشن باید تا آخر عمرش در جای گرم نگهش دارین.» بعد هم گذاشتش زیر کرسی و رفت.



روگذر غیر همسطح

تحلیل خیابانی!

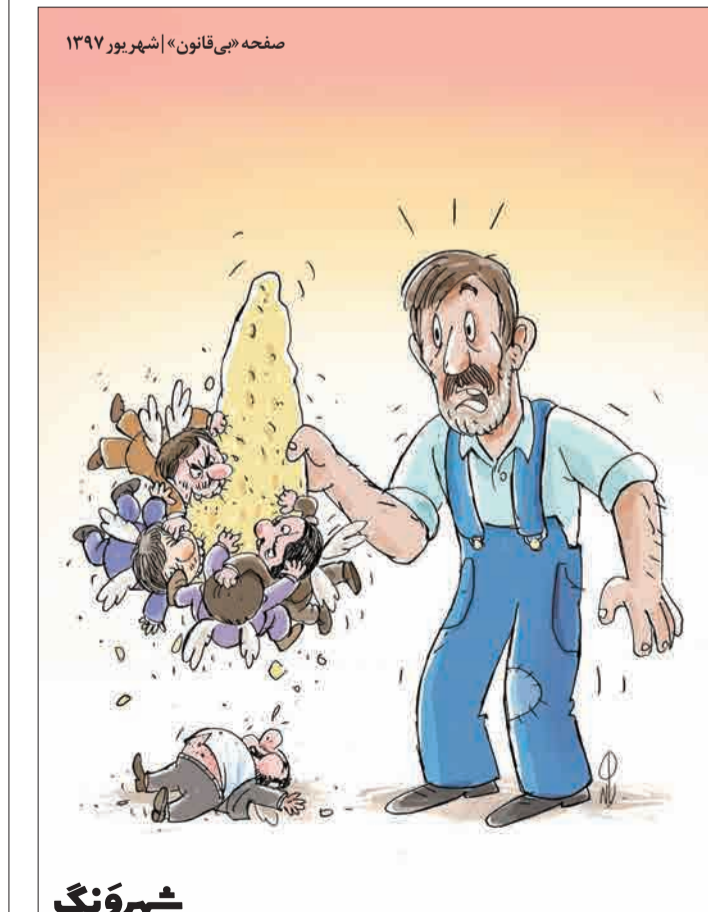
راندنده های ماشین سنگین و وصل کردنش به یک تیم فوتبال و ورودش به سیاست را برایش شکافتم. روزهای خوبی بود، هم نمی فهمیدم توی ترافیک گیر کرده ام، هم این احساس را داشتم که الان مثل یک کارشناس کاملاً بی طرف در شبکه خبر نشسته ام و دارم همه را تحلیل می کنم، اما از یک جایی به بعد ملت دیگر حوصله شنیدن تحلیل هایم را نداشتند.
اجناس گران شده بود و همه عصبی. هر کس که سوار می شد تا می گفتم چه کاره ام، بدون استئنا همه می گفتند: «به شست پام که روزنامه نگاری. همین شماها باعث بدبختی ما شدید دیگه. قلم به مزد های زنجیرهای...» هر چقدر هم که می گفتم: «بابا، جون مادرت بذار تحلیل کنم، من دلم به همین خوشه، آگه مزدور بودم که مسافر کشی و تحلیل خیابونی نمی کردم.» به خرج شان نمی رفت. تازه چندباری تا شغلم را گفتم خواستند ختم کنند و چند نفرشان هم فرار کردند و کرایه ام را ندادند. خلاصه که ما هم مثل خودتان هستیم و الان همه مان داریم توی اسنپ اضافه کاری می کنیم.

و ترامپ بگویم. این قدر خوب قضیه را برایش شکافتم که دلش نمی آمد پیاده شود و هی می گفت: «دمت گرم، خوب شکافتی، به دور دیگه هم بزن تا تحلیلت حروم نشه.»
تا ۱۱ شب سوراخ و سنبه ای در تهران نمانده بود که نبرمش و توی راه مسأله را برایش تحلیل کنم. آن قدر که من آن شب کیم و ترامپ را تحلیل کردم و برایش حساب وقت گذاشتم، خودشان تا به حال این همه وقت برای خودشان نگذاشته اند. یا یکبار یک نفر از ما خواست تا درباره تاریخچه لنگ در دنیا و چگونگی ورودش به عالم سیاست برایش صحبت کنم. بهش گفتم که این تحلیل بسیار سخت است و باید علاوه بر کرایه، حق تحلیل را هم بدهد. آدم رند و زرنگی بود. اول گفتم که تا سر خیابان یک تحلیل کوتاه برای تست و نمونه بروم و اگر خوشش آمد از آن جا به بعد را حساب می کند. آن روز تا شب مشغول تحلیل لنگ و تئوری های مختلف در موردش بودم.
از زمانی که لنگ هنوز پیشم بوده و روی بدن گوسفند قرار داشته، شروع کردم و بعد هم قضیه حضور همیشگی اش در کنار



شهاب نبوی | طنز نویس
اوایل برای اینکه ملت بدانند من یک مسافر کش معمولی نیستم و برای خودم کسی هستم، تا مسافر سوار ماشین می شد، بهش می گفتم: «من شغل اصلی ام این نیستا. من روزنامه نگارم. وضع مالی تویی هم دارم. بیشتر برای اینکه وقتم رو پر کنم و همچنین با دردها و بدبختی های ملت آشنا بشم و اونارو با پوست و گوشتم لمس کنم، میام مسافر کشی.»
اکثر مواقع مسافرها از اینکه سوار خودروی شخصی به این مهمی شدند، در هیچ جای خودشان نمی گنجیدند و معمولاً از ما درخواست می کردند تا مسائل مهم مربوط به خاورمیانه، خاور دور، خاور به کم دور و باقی خاورهایی که ما را در ساخت این دنیا یاری کردند، بشکافیم. من هم انصافاً کم نمی گذاشتم و مسائل را تا جایی که می توانستم برایشان می شکافتم و حتی جر و واجر می کردم. مثلاً یکی شان یکبار از ما خواست که نظرم را درباره دیدار کیم جونگ اون

شهر فرنگ | لاله ضیایی | کارتونست



شهر ونگ

خطرات ترامپ

بانوی قارچ خور!
سوشیانس شجاعی فرد
طنز نویس

۲۵ سپتامبر المسیر ۲۰۱۸: ماجرای این جیمبو خانم که توی فیلم ها نقش مشتری پیتزا و لوله کشی بازی می کنه، داره بالا می گیره، از قدیم درست گفتند که اینها اهل جیغ و داد هستند! خب زنیکه تو که پولتو گرفتی، حق السکوت هم گرفتی، الان برای دو سنت پول بیشتر اومدی کتاب چاپ کردی آبروی ما رو ریختی؟ به طور مثال تو توی ایران بودی کتابت مجوز می گرفت؟! کتابت که هیچی، خودت هم الان سوار ون بودی! بعد من رو با قارچ مقایسه کردی!! اینهمه صیفی جات! اعصابم داغان است، چند تا توییت نوشتم و به وزیر کشاورزی دستور دادم تا تغییر ژنتیک و کود شیمیایی و اتمی قارچ درست کنند اندازه خیار چمبر تا بکنم در چشم این بازیگر ارزش-آمریکایی-مدار!

۲۷ سپتامبر: ارزش دلار در ایران پایین آمده و مردم آنجا سکنه کرده اند! نیمی از این احترام به دلار را مردم خودمان داشتند، الان صاحب همه چی بودیم! اخبار روز را خواندم، چیز مهمی نداشت، باید چند تا توییت ول بدم دنیا رو بریزم به هم!

۳۰ سپتامبر: در جمع مردم پرشور می سی سی پی بودم. به آنها درباره صحبت تلفنی ام با پادشاه دوست داشتنی عربستان گفتم. دو روز بعد ولیعهد آنها گفته این سخنان ترامپ برای مصرف داخلی است، یا فرق مصرف و استعمال را ندیده ای، یا مثل اینکه خیلی به استعمال داخلی علاقه دار!

۱ اکتبر المکبر ۲۰۱۸: این پسره ایرانی رو میخمه، دیروز با یه تریک تولد، نظر مونیکار رو گرفت، باید به ملانیا بگم بلاکش کنه، از اینها بعید نیست جواب تجاوز رو با تجاوز بدهند.

۳ اکتبر: برای امتحان یک سیستم ملی هشدار تمامی تلفن ها به صدا درآمدند. مثلاً هشدار رئیس جمهوری! یک عده ربات در شبکه های اجتماعی شروع کردند به ریختن سس در نمک دریایی! ولی الان متوجه شدم که به جای این هشدار بی خاصیت می توانستم آگهی تبلیغاتی ویلا سنددار در میامی و محصولات ویژه آقایان تبلیغ کنم! کسی استناد تبدیل تهدید به فرصت نمی شناسه معرفی کنه؟!

۶ اکتبر: حوصله ام سر رفته بود، با هلی کوپتر رفتم سد نیو اورلئان، خواستم اسکی روی آب یاد بگیرم، ولی یکی از مشاورانم گفت اسکی نکن. برکنارش کردم! چند وقتی است از رئیس کره شمالی نامه ای نیامده. تلفن را برداشتم بهش زنگ بزنم، دیدم صدای آژیر بلند شد. نگو خط مستقیم با پوتین را که مخصوص حملات اتمی است، برداشته ام! جالب بود! دیگه فهمیدم وقتی حوصله ام سر رفت، چه کار کنم!

۱۷ اکتبر: ملانیا با دوستان دفتر از خودش رفته اند دوره. تنها در خانه نشستند و خاطرات عقب ماندگانم را نوشتند! شام نداشتیم، کمی از سبب زمینی محافظانم خوردم و خوابیدم! بعد از اینکه خوابیدم، بلند شدم، رفتم یک رستوران گرانقیمت و دلی از عزا در آوردم! والا این ساده بستی ها مال شتر و گوسفند و اینهاست! ما گاوجران ها باید گوشت بشکیم به دندان!